

در باره‌ی یک نویسنده

جهانهای آرتور کستلر

(۱) Oscar Handlin

گرانسری در نیروی اکتشاف شخصی، روشنفکرها را، در بیشتر موارد، از آموختن تجربه‌ی دیگران باز میدارد. هر نسل دریگتایی‌ی خیش اصرار می‌ورزد، چنان که خاصیت گروهی برای گنجینه‌ی دانش باقی نمی‌ماند. مردان جوان پیر میشوند بی اینکه این را بدانند. در حالی که به‌تداوم ایده‌های خیش باور دارند، به‌دشواری میتوانند از گودالی که میان آنان و جانشینانشان فراختر میشود، آگاهی به‌هم‌سازند. در همان حال، از پرسندگان بیتاب، که شایسته‌ی شناسایی‌ی پیشینیان خاص خود نیستند، ترجیح چنان میدهند که اشتباههای خود را مرتکب شوند و ارزش اندیشه‌های دست دوم را به حساب نیاورند.

شاید به‌همان دلیل است که آرتور کستلر دور ویر پانزده سال پیش آهنگ آن کرد که از مایه‌های سیاسی روی بگرداند. او هر چه در باره‌ی این موضوعها برای گفتن داشت گفته بود «اکنون کفاره‌ی اشتباهها داده شده است، هوس سوزان خیشتن خیش را فرو سوخته، Cassandra ملول گشته. بگذار دیگران بیازمایند» هر چند رویداد های سالهایی که در این میان گذشته راهی دراز به سوی اثبات تحلیل او پیموده‌اند، کناره‌گیری او قابل درک می‌نماید. با این همه، هر گاه سکوت کنونی او وضوح نوشته‌های پیشین را بر روی این امر تیره گردانند، اندوهیار خواهد بود. از میان نویسندگان زنده تنها ایگناتسیو سیلونه توانست به‌شیو، بی‌همچنان روشن و همچنان راستین و بانیرو، Radical-ism (اصول‌گرایی) سه‌دهه‌ی پس از ۱۹۱۸ را توصیف نماید. و جوانان جناح چپ، هر گاه فقط گوش فرا دارند بسیار دارند که از آن آزمون بیاموزند.

ویرایش Darube که سکمیلان اکنون سرگرم بازچاپ همه‌ی کارهای کستلر در

۱ - بیست و هفت سال زمانی که Darkness at Noon اثر ماندگار خود را بر جای گذارد می‌گذرد. نویسنده‌ی آن (ظلمت نیم‌روز) اکنون در شست و چهارمین سال زندگی خیش است و چابخش‌کنندگانش با ویرایش نسخه‌ی یکتاشی از همه‌ی کارهای او تا امروز از او تجلیل میکنند. در این نوشته اسکار هندلین، استاد تاریخ در دانشگاه هاروارد نویسنده‌ی هیژده کتاب و برنده‌ی جایزه‌ی ۱۹۵۲ «پی‌یولیتزر» در تاریخ، چربان تکامل فکری‌ی مردی را بررسی میکند که سرنوشت به‌طور مکرر او را به سه‌مایه بازگردانده‌است؛ برآمدهای اراده‌ی آدمی برای تراتاشیدن جامعه؛ چگونگی بی‌موقع او در جهان؛ و ظرفیت او برای دریافت منطقی و عمل. هندلین اکنون بر روی زندگی‌نامه‌ی ابراهام لینکلن سرگرم کار است.

آن میباشد، فرصتی پیش می‌آورد، برای بررسی تکامل فکری او. حرفه‌ی او کردارواندیشه را در هم آمیخت؛ او را از میان بحرانهای بزرگ سیاسی و آرمانی نیمه‌سده‌ی بیستم رهبری کرد و در گذارند؛ ومشتی نوشته‌ی گیرا پدید کرد، سودجوینده از وسایل گوناگون. او که همچون دانشمندی آموزش یافته بود، به حرفه‌ی روزنامه نویسی در آمد و ایده‌های خود را در پیکر داستان‌ها بیان کرد. کتابهای او، چه علمی، داستان خیالی، زندگی‌نامه‌ی خود نوشت یا مقاله‌های جاری، همه مشترک‌کن احترامی دارند برای آموختن، حساسیتی در قبال مدت دراز برابر امور زود گذر و ناپایدار، و نیز سرسپردگی بی‌به‌حقیقت. اینها جدا از ویژگیهای عادی کارهای اوست در ادب معاصر.

دوباره و دوباره، اوضاع و احوال زندگی کستلر، او را به سه‌ماهه‌ی درشت و برجسته باز گرداند: برآمدهای اراده‌ی آدمی برای تراتاشیدن جامعه؛ چگونگی موقع او در جهان؛ وظرفیت او برای دریافت منطقی و عمل.

کستلر بیست و شش ساله بود که در ۱۹۳۱ وارد حزب کمونیست شد. در آن موقع روزنامه‌نگار سرشناسی بود، ویراستار خارجی‌ی B.Z. am Mittag و یکی از ستاره‌های Ullstein Verlag، چاپ‌خشکنندگان برلین. او همه را رها کرد، هر چند چهار سال پیش از آن بی او را در ۱۹۲۶ به سرزمین اشویی کشانده بود. پس از آن، ناچار، درجه‌ی خود را در «پلی تکنیک» و یک کار علمی نوید بخش را از دست داده بود، با همان دودلی و تردید اندک که بعدها، شرایط لازم شغل ویراستاری را در قبال کارت حزبی از دست داد.

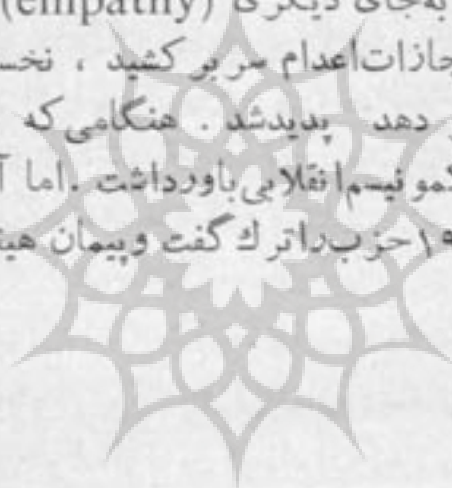
تناوب پیشبار کردن خطر و کنار گرفتن، پذیرفتن و واپس زدن، امید و سر خوردگی، چیزی بیشتر از بر آینده‌حالت‌های مزاجی و ویژه‌ی نویسنده بود. یگانه فرزند پیشرس صاحب صنعتی کامیاب و یهودی بی‌مجارستانی، کستلر خود سر و مصمم بود، گراینده به این که آنچه را بسیار آسان به چنگ آورد کمتر از ارزش راستین بر آورد نماید. میدانست که خشم و بیزاری اخلاقی، به شیوه‌ی مستقیم و از راه جسم، او را تحت تاثیر میگذارد. «من، به هنگام یک حمله، تزریق «آدرنالین» را در خون بدنم احساس میکنم، آرزوی ماهیچه‌ها را، آبیاری شده با قند خون، برای کردار بخشش». بنابراین تلاش و کوشش همان اندازه مهم بود که هدف. با این همه تصمیم به وارد شدن در حزب کمونیست و باقی ماندن در آن، برای هشت سال، همچنان از ارزیابی واقعبینانه‌ی سر چشمه میگرفت، از هرج و مرجی که اروپا در سالهای نوزده سی در آن می‌لغزید. کستلر در کمونیسم وسیله‌ی میجست تا چیزی را از نابودی رهایی بخشد که احساس میکرد قطع بر آن بود که مردم قاره را پایمال نماید.

در زیر زنکارخسوت روزنامه‌نگاران که ویژگی کتابهای اولیه‌ی اویند Dialogue With Death (۱۹۳۷) و Scum of the Earth (۱۹۴۱) - احساس مهر و دلسوزی بی‌پنهانی است در باره‌ی وضع انسانی. هر دو کتاب بازندانی شدن کستلر سر و کار دارند، در نخستین به هنگامی که از سوی فرانکوبه مرگ محکوم شد بود، در دومین به هنگامی که در یک اردوگاه کار اجباری فرانسوی به سر میبرد. و با این همه کستلر همانند یک قربانی

نمی‌نویسد بل همانند ناظری دلسوز بر قربانی گرداندن دیگران. او، لادبراین، به خجستگی از ترحم - بر - خود یا بیهوده در ای، آزاد است. زندان آزمونی ست، اما، همچنین جایی برای سود گرفتن و حمله. آن نویسنده را قادر می‌سازد که به انسان بنگرد، در حدی که از حقوق خیش جدا گردیده است، به زبونی بی‌طبیعی در آمده؟ بر خوردار از کمترین حمایت، با استثمار بیشترین. و، هر چند کستلر سخت بخاهد احساس را فرو بنشاند، قلب او به سوی مردانی می‌رود که، همه چیز را از دست داده‌اند، در برهنگی خیش سرفرازی و شایستگی یافته‌اند. پیداده‌های آنها را برابر می‌گرداند، انقلابیها، کنار استادگان، و فاشیست‌ها، همه یکسان.

کتاب اسپانیایی را کستلر به دهقان کوچک اندلسی بی‌تقدیم کرد با چشمهای نرم و اندکی برجسته، یکی از تهیدستان ناتوان که به خاطر پدافند از نظام تازه‌یی که شاید يك روز به او خاندن را آموخته بود، به مجازات رسید. خانواده‌ی پناهنده‌یی در باغ Malaga، با دارایی‌ی پوچی که میکوشید نگاهش بدارد، بدبختی‌ی جاویدان توده‌های این جهان را آشکار گرداند. حتاشانه بالا انداختن خسته‌ی زندانبان «فلسفه‌ی انسانی‌ی کاملی از شرمساری، کناره‌گیری، بی‌عاطفگی» را بیان میداشت. پنداری میگفت «دنیا چنان است، و من و شما هرگز آن را تغییر نخواهیم داد.»

نیروی ناب قراردادن خیش به جای دیگری (empathy)، که بعد (۱۹۵۷) نیز در چهره‌ی محکوم ساختن پر شور مجازات‌اعدام سر بر کشید، نخست در تاش پافشاری بر این که اراده و ایده می‌تواند جهان را تغییر دهد پدید شد. هنگامی که درباره‌ی اسپانیا مینوشت کستلر هنوز به ظرفیت‌رهایی بخش کمونیسم انقلابی باور داشت. اما آن اعتماد در مدت دادرسی‌های مسکو فرونشست. کستلر در ۱۹۳۸ حزب راترک گفت و پیمان هیتلر - ستالین سر خوردگی‌ی او را کامل ساخت.



سه داستان بلند نیرومنده میان ۱۹۳۹ و ۱۹۴۳ پویایی‌ی فرایند انقلابی و برآیندهای آن را در زمینه‌ی امیدبشری به بهبود، به جستجو و کاوش گرفت. *Arrival and Departure* (۱۹۴۳)، سومین از رشته‌ی سه‌گانه، کمترین کامیابی‌ی را فراچنگ آورد، از آن که در فراسوی جدال در ثمر بخشی‌ی انقلاب به توضیحی می‌پردازد درباره‌ی انگیزه‌های انقلابیها، و آن‌ها را با احساس گناهکاری‌ی شخصی بازمی‌شناسد. دو مجلد دیگر، *The Gladiators* (۱۹۳۹) و *Darkness at noon* (۱۹۴۱)، مستقیم به نیروهای عصیان می‌پردازند، نخستین نهاده شده در رم باستان، دیگری در مسکو سالهای نوزده‌سی.

عناصر پیچیده‌یی در *The Gladiators*، وجود داشت، که آن را کستلر به هنگامی که هنوز عضو حزب بود آغازید. انقلابی که سپارتا کوس رهبری نمود، در فرایندی که هزارها بیگناه را بی‌هیچ نیازی قربانی گرداند، دچار اشتباه شد. لیکن کستلر قادر بود شکست را در يك چهارچوبه‌ی مارکسگرایانه تشریح نماید. سپارتا کوس، ناآگاه از نیروهای اجتماعی که در کار بودند، از سرکوبی‌ی بیرحمانه‌ی مخالفان واپس کشید و لاد براین خود را به شکست محکوم گرداند. اندیشه‌ی ضمنی باقی ماند که کنش قاطع تر ممکن بود به پیروزی بینجامد. چنین تردیدی درباره‌ی مفهوم «ظلمت نیمروز» نمیتوانست موجود باشد، که کارهای

سیاه انقلاب روس را آشکارا گرداند ، انقلابی که بسیاری از اصولیها (Radicals) و آزاد اندیشان (Liberals) امیدواریهایی خود را ، در دههها ، بر آن استوار گردانده بودند . اردو کشی بهتان ولجن مالی که ششولبندهای روشنفکر ستالین علیه کستلر راه انداختند ، حساسیت آنها را در قبال اتهامهای کتاب نشان داد ، هر چند واقعیت تجزیه و تحلیل آن تازمانی که خروشچف به آشکار ساختن پاره‌یی از اسرار نظام سلف خیش آغاز نکرده بود ، نمیتوانست به اثبات برسد . هر سندی که ، از آن تاریخ به بعد ، از اتحاد شوروی بیرون آمده است ، دقت سگرف کستلر را در توصیف دادرسی‌های مسکو تأیید میکند .

«ظلمت نیمروز» توجه ما را به مسایل اخلاقی انقلاب میکشاند . فرد نمیتواند به خشونت متوسل شود ، چنان که سپار تا کوس توانست ، به سادگی به دلیل آن که ، به طور کلی ، آنچه را که بیشتر برای جامعه سودمند و خوب است ، میشناسد . در به کار گرفتن قدرت که بدین گونه آزاد ورها گشته است ، هیچ پایانی وجود ندارد . Rubasohv ، انقلابی‌ی پیر ، درک میکند که خاست کمونیس از یک دیدگاه سراسری تکامل انسانی سرچشمه میگیرد . «مادر خاکهای باستان تاریخ حفاری میکنیم و آنجا قوانین آن را یافت مینماییم» .

لیکن سازگاری منطقی که وارد کردن نخستین ضربه را ایجاب میکرد ، همچنین پلیس و اتاق شکنجه را نیز به خدمت میخواند . خطر پابرجا این که ممکن است آمده‌ها به نتایج دور افتاده‌یی برسند ، هر چند از همان نقطه‌ی حرکت به راه افتاده باشند . دلیل میتواندست دلیل را باطل سازد ، چنان که برای عمل کردن ، سرانجام لازم بود که دوباره به ایمان بازگشت پیدا کرد . ایمان بدیهی به درستی استدلال حزبی ، که به کار گرفتن قدرت را تجویز میکرداند . اما مردان جامعه سیاه ، یگبار که به خدمت گمارده شدند ، خاست خود را مبنی بر ادامه‌ی «ترور» ، ابراز نمودند ، و برای توجیه این خاست به همان ایمان متعارفی دست یازیدند . منطقشان که استدلال میکردند ، هدف وسایل را لازم میگرداند ، مورد انکار نبود . منطقی که در پرس و جوهای درخشان مردم محکوم از سوی بازجویی کننده‌اش چنان درخشان نموده شده است ، و سرانجام به گرفتن اقرار دروغین کشید . رو باشف خود را قربانی گردان آن که ، هر چند در واقعیت بیگناه بود ، قصد بزرگتر حزب به گناه او نیاز داشت .

کستلر روی موجه‌نمایی‌ی این گام آخرین و هم‌روی تباهی‌ی آن پافشاری کرد . او پافشاری نمود که پاره‌یی از وسایل با هیچ هدفی توجیه نمیگردند .

با این همه ، به بیان‌های عقلایی‌ی خالص ، اوقادرن بود زنجیر منطقی که حزب را از فرضیه‌ها به نتیجه‌گیریهای آن رهنمون میشد ، بگسلاند . در آخرین مرحله ، نارضایی‌ی او در پیروی کردن ، از ناتوانی‌ی او بر این که به زندگی یا مرگ هر موجود انسانی همچون رویدادی آهیخته که بتواند در نوعی تعادل ریاضی‌ی وسایل و هدفها توزین گردد ، بنگرد ، جوانه زد . کنار گرفتن از آن که مردمان برای او به سادگی و چنان که برای رو باشف و کمونیست‌ها بودند ، توده‌های بینام نبودند که از سوی قدرت دستکاری بشوند .

صحنه‌های وحشیانه‌ی شکنجه در همه‌ی داستانهای دراز کستلر به عنوان گزافه‌گوییهای بیانی وانگیزش احساس نقد شده است . خود کستلر این توصیف‌های شکنجه شده را با خاطره‌ی جراحی‌ی ژرف لوزه‌ی چرکین در پنج سالگی وابسته میداند ، و بیشک تجربه‌های پسین زندان خودش بر دل آگاهی‌ی او از درد افزوده است .

سرچشمه‌ی روانشناسی آن‌ها هر چه هست باشد، فرازها و بخشهایی که به زدن‌ها و دارآویختن‌ها اختصاص یافته‌است، بیانی‌ست از نشان دادن خیش به جای قربانیان و دفاعی استوار از این که انسان‌ها چیزهایی نیستند که برای مقاصد سیاسی به کار روند.

تا ۱۹۴۵، اتحاد در جنگ برابر نازیسم، پاره‌یی از مفاهیم ضمنی‌ی سیاسی را که تحلیل انقلاب به همراه داشت پنهان مینمود. امارو - در - روشن پس از جنگ با کمو نسیسم پرشهای کهنه‌را در تاشی ناراحت کننده از سر گرفت. کستلر دلبستگی‌ی اندکی به بهبود های تدریجی در مردم سالاری پارلمانی داشت، وهم به خوبی از مخاطره‌ی نظام‌های یکه‌تاز سرخ آگاه بود، داستان بلند او *The Age of Longing* (۱۹۵۱) و گروه مقاله‌های گرد شده در *The Trial of Dinosaur* (۱۹۵۵) از سر گشتگی‌ی ژرف انقلابی‌ی سابق در روزگار پس از جنگ حکایت میکند.

در داستان *Julien* بلند، که با صدای نویسنده سخن میگوید، رو - به - روشن شدن *Hydie Anderson*، دخترک بیگناه امریکائی، را با *Fedya Nikitin*، کار گزار سرخ، مورد مطالعه قرار میدهد. نیکی‌ترین نفرت انگیز است، نه زیاد تر از آن که افزار نظامی یکه تاز می باشد هم به سبب جنبه‌ی غیر انسانی‌ی اعتقادش به این که هر فرد برده‌ی انعکاس‌ها و گرایش‌های خیش است. شخصیت‌های غربی زخم پذیرند؛ آنها میان خلایی سیاسی عمل میکنند و دائم دچار وسوسه اند که از مشاعر انتقاد کننده‌ی خود چشم‌پوشند تا بتوانند به زهدان پناه دهنده‌ی ایمان واقعی باز خزند. هر گاه تسلیم شوند محکوم میگردند و هر گاه نشوند در دودلی‌ی خیش آزار می بینند. این کشش در سیاست معاصر گرایشی عصبی پدید می‌کند، که خصوصن میان روشنفکران، که همچون لایه‌ی حساسی برابر همه‌ی رویدادهای تحریک کننده‌ی جامعه قرارداد شده اند، آشکار است. کشیده در میان قطب‌های *Yogi* و *Commissar*، آنان در میان محرک ناگهانی و نیرومند کناره گیری و اندیشه و آرزوی عمل و فرمان‌روایی نوسان میکنند.

The Lotus and The Robot (۱۹۶۱) (۲) یادداشت برداری‌ی امید پناه‌هنده‌ی کستلر است بر این که معرفت خاور شاید در بر گیرنده‌ی کلیدی برای حل سرگشتگی‌ی باختری باشد. این توصیف ویرانگر و خنده دار از هند و ژاپن هر نوع امیدواری‌ی آنچنانی را کنار میزند. کستلر، آن گاه، بر جای میماند با همان داور‌ی‌ی سازشناپذیری که پیشاپیش در ۱۹۴۴ فراهم کرده بود. «روزگار فترت دهه‌های پس از این، زمان بدبختی‌ست و ساییدن دندانها به هم. مادر تهی‌ی موج تاریخ خواهیم زیست.» تنها حالت ویژه‌ی رواداشتنی، از آن بدین کوتاه - مدت است، که به پیروزی‌ی نهایی اعتقاد یافته، و گوهر آن را فقط میتواند حدس بزند. در حالی که گردش اجتماعی به سوی زیر است، میباید پارا روی ترمزها استوار داشت لیکن آماده بود تا موتور را به مجرد این که نشانی از حرکت به بالا دیده شود به کار انداخت.

پس برای چه تلاش کنیم؟ «اگر به عدالتی برتر ایمان ندارید به کیفری فرجامین و پاداش، چه چیز شما را از فرصت طلب شدن باز میدارد؟»

۲ - میتوانید، برای دیدن بخشهایی از این کتاب، نگاهی بیندازید به ا. و. ه، شماره‌ی ۴۹. دوره‌ی ۴۵، ص ۱۲۷۱. زنبق‌های گندیده، و شماره‌ی ام، کتاب ۶، ص ۲۳. نگاهی به گاندی از گوشه و شماره‌ی ۳ کتاب ۴، ص ۲۷۸. از ۴ قدیس معاصر (هند) یکی!

این پرسش Father Millet است در روزگار آرزومندی ، . جولی بن پاسخ میدهد . درك کردن بشریت نه بخشیدن است ، نه تسلیم شدن به پندار . نه بازخزیدن به درون بستری از اعتقاد دلپذیر و گرم ، بل قادر بودن به این که با انتظار شکیباشیم . « آنان که به نفرین صداقت در قبال خیش گرفتارند میباید همچون گرگهای تك باقی بمانند که هیچ کجا برای غنودن در گرما یافت نمیکنند . »

برای تقریبین دو دهه ، به هنگامی که سیاست برای او در پاره‌ی تهی‌ی موج باقی مانده است ، کستلر گرما را در چشم انداز فزاینده‌ی انسانیت جستجو کرده است . *Insight and Outlook* (چشم انداز درون و بیرون) (۱۹۴۹) *Sleepwalkers* (خابیده روما) (۱۹۵۹) ، *The Act of Creation* (کنش آفرینش) (۱۹۶۴) و *The Ghost in the Machine* (روحی در ماشین) (۱۹۶۷) ، همه ، به شیوه‌های گوناگون خیش ، تلاشهایی هستند برای حایدان انسان در دیدگاهی وابسته و منطقی از جهان . برای انجام این کار ، دلیرانه نظام قراردادی علوم را که معرفت امروزین در آن بخش بندی شده است نادیده میگرد . کستلر فرصت آن را یافته که در روزگاری جسارت و رزد که معرفت تقایح بررسیها و اظهار نظر های خود را عمومین ، فروتنانه و به شیوه‌ی آزمایشی تاکید مینماید ؛ او توانایی کافی دارد که هوشمندانه به مسائل و موضوعهای روانشناسی ، *Genetics* ، زیباشناسی و تاریخ پردازد .

بیان مطلب در این کتابها منظم و با تحلیلی نیست . هرچند کستلر به سوی يك نگرش قابل درك كورمال میکند ، کوششی ندارد که آنرا به شیوه‌ی علمی اثبات نماید . استدلال ادبیست ؛ استوار بر تمثیل و قیاس که میکوشد خاندنده را از راه ارائه‌ی تعریفهایی از يك چشم انداز کلی ، و نه با عوشکافی در خردگان ، اقتناع نماید . لطیفه‌گویی یورشهای او علیه روانشناسی رفتارگرا و اطمینان قطعی‌ی که با آن درباره‌ی بسیاری از مطالب میتویسد - مطالبی که هنوز دانشمندان در آن باره تردید دارند ، پاره‌ی از شکافهای ناشیانه‌ی نگرش او را پر میکند . لیکن گفتگو در باره‌ی این مسائل باهدف او وابستگی ندارد .

مسالهی اصلی که در این کتابها کستلر را به خودسرگرم میدارد همان است که از کارهای سیاسی او تقطیر شده : آیا طبیعت بیمارگونه‌ی بشر که از چندگانگی‌ی دماغی (*schizophrenia*) (۳) رنج میبرد او را به نابودی محکوم ساخته است ؟

The Ghost in The Machine مسئله را بی‌پرده طرح میکند . در جریان تکامل رشد پوسته‌ی تازه‌ی انسانی ، اشتباهی رخ داد و رگه‌ی از جنون که گرایش دارد همه را زیر دست و آزدنی بیندازد و بارها خود را در تاریخ نمایانده است ، در او برجای نشاند . بدبختیهای بر آمده از آن در گذشته محدود و رواداشتنی بود ؛ ممکن بود نسلی را از کار بیندازند یا ملتی را از میان بردارند ؛ اما وجود انواع را تهدید نمیکردند . اما اکنون ، ما به لحظه‌ی اوج میرسیم ، از آن که افزایش جلوگیری نشده‌ی جمعیت تعادل وابسته به سازگاری‌ی زندگی

۳ - این واژه را در جاهایی «جنون جوانی» برگردان کرده‌اند ، اما برگردان نادرست و به‌ویژه گمراه‌کننده مینماید و انکار «چندگانگی‌ی دماغی» آنرا شایسته‌تر خواهد بود . (۴)

با محیط (Ecology) را در روی زمین بر هم زده است و نیروی انباشته‌ی ویرانگر هسته‌یی
میتواند همه‌ی پیشبردهای گذشته را خاکستر گرداند.

کستلر در « The Ghost in The Machin » آرزومند اکتشافی شیمیایی -
زیست شناسی است که از طریق بهبود بخشیدن به هم آهنگی میان بخشهای مغز ، انسانیت را
به حال عادی برگرداند، که پیکارها را هاسبک سازد و از آتش زدن فتنه‌ها جلو گیری کند. رسیدن
از دیوانه به انسان بررسی عقلایی و حل مسائل دشوار زمین را اجازه خواهد داد . جستار
وسیمی که میان این چهار جلد انجام شده تنها يك هدف دارد - نشان دادن این که چنان کردار
آفرینشگری که برای آن اکتشاف شیمیایی - زیست شناسی بایسته مینماید امکانپذیر است .
پاسخهای انسان در هر وضع انکار شده به سادگی از سوی محرکهای بیرونی تعیین نمیگردند .
اراده ، معرفت و تلاش آگاهانه نیز نقشی در فرایند تکامل آمیز و همه‌ی تاثیرهای متقابل
با محیط ایفا مینمایند .

بنیادین بر این نتیجه گیری و پاره‌های امید که به آن پیوسته است ، انکاریست و تائیدی .
انکار در زمینه‌ی اتفاقی بودن مطلق و تصادف است در جهان ، که تکامل را همچون فرایندی
کاملن بیهدف و استومند واکذارد . و تائید در زمینه‌ی درخشنده‌ی و یکتایی انسان است در
گنجایش خیش برای سازگاز ساختن خود با دیگر گونه‌های پیرامونش . سر چشمه‌ی این
دید تسلا بخش ، که شاید بیننده‌ی جساس در سالهای نوزده شست بیشتر میتواند در آن پیش
روی کند ، به این ترتیب همان شیفتگی به انسان است که پیش از آن کستلر را به میان
و فراسوی سیاستهای اصولی رهبری کرد .

میان توهمهایی که کستلر به دور انداخته است ایمان ناشناخته‌ی the En-
lightenment (جنبش فلسفی سده‌ی هیژدهم) است به عقل . او خودشناسی کامل وهم
درک کافی از دیگران دارد که بداند سر چشمه‌های دیگری نیز برای اعمال بشری وجود
دارد . در « ظلمت نیمروز » به ژرفی میاندیشد : « شاید عقل به تنهایی قطبنمای
معیوبی بود که آدمی را به چنان راه پر باد پیچداری رهبری نمود که به فرجام سر
منزل مقصود در میان مه ناپدید گردید . » در « روزگار آرزومندی » به « هر
هر کولها ، به شکافندگان اتم ، به آرزومندان جهانی که قوانین آن برای ستاره‌ها و آدمهای
یکسان باشد و برای دریافت مغز آماده » لبخند میزند .

و هنوز نمیتواند از اعتقاد خود به اصول عقلایی بگریزد . ترسیدگی او از سیاستهای
بیمارگونه‌ی (psychosomatic) بنیاد یافته بر احساسها ، خاست او بر این که واژه‌ها را
جدی بگیریم ، و البته همه‌ی مهم تعیین کردن موقعیت انسان در فراخنای جهان ، روی این
انکاره جایدارد که نظام بهم پیوسته‌ی اسرار خیش را بر درک انسانی آشکار خواهد نمود .
عقل ، او میداند که ، از فرمانروایی بر رفتار انسان دور است اما باید بکند ، حتا اگر درویی
معجزه گر بایسته باشد تا آن را بدان توانا گرداند .

اعتقاد به این که بشر باید در جهانی ، منظم ، با هدف و از دیدگاه عقلانی قابل درک ،
سر نوشتی یگانه داشته باشد ، میراث کستلر از دنیای یهود اروپای مرکزی بود که در نسلی
پیش فروید و اینشتاین را پرورد . اسلاف کستلر ، که پیش از پایان سده‌ی نوزدهم بر رسیدند
(matured) ، به دنبال خود سنت‌های (مذهب) ارتدکس را بر جای گذاردند و
میتوانستند اکتشاف را خوشبینانه در داخل تاسیسه‌های باثبات امپراتوریهای آلمان و اتریش تعقیب
نمایند . وضع و شرایط کستلر دیگرگون و کمتر مساعده بود . دور افتاده‌تر از سنت درسنجش با مردان

جوان سده‌ی نوزدهم ، او در حالی به سالهای نوجوانی میرسید که اروپا باتکانهای جنگی توفانی از اختیار بیرون میرفت ، او ، که خود از سر گشتگی و پریشانی جامعه‌ی پیرامونش رنج میبرد ، به دنبال معنی میگشت .

روزهای رنجوری و ناآرامی ، در سالهای نوزده بیست و نوزده سی ، تعهدی برای او باقی گذاشت و آرزوی سبری ناپذیر . تعهد ، که در سراسر زندگی به آن پیوسته است ، تجاوز ناپذیری ارج و منزلت انسان بود . آرزوی او برای نوعی تامین کلی و خیالی سلامت و آزادی انسان به کمونیسم رهبریش کرد و آنگاه ، پس از این که آن خدا دچار شکست شد ، به جستجوی ضربه یا داروی جادویی آفرینشگری علمی که تراشیدگی‌یی را که انقلاب از فراز آورتن عاجز ماند به بار آورد .

آن راه دیگر ، که دوران زندگی و ویژگی‌ی روزگار او گویی به پایانش میرساند ، برداشتن یک‌دسته گامهای کوچک بود در جهت هدفهای ضرورتی . کستلر ، همانند مردم اصولی نسلهای بعد ، درباره‌ی ارزش آن بردهای جزئی تردید داشت . لیکن آثار سوگستانی‌ی تلاشهایی که برای پیشی گرفتن به کار رفت ، و در زندگی و کارهای خود او به نمایش گذارده شده ، چنان مینماید که شیوه‌ی معتدل‌تر شاید ثمر بخش‌تر باشد ...

برگردان : پیکان (ژ .)



ژوئیه گاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

